

نگاه

روبارویی با ناخودآگاه

اتوبیوگرافی یونگ

شرق: کتاب «خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها» خودزندگی‌نامه کارل گوستاو یونگ است که در دوران پیری‌اش نوشته شد و او در آن شرح حالی از خود و افکارش به دست داده است. او بخش‌هایی از این کتاب را برای آتی‌پلا یافه شرح داده و بخش‌هایی را نیز خود نوشته است. بیش از سه دهه پیش این کتاب با ترجمه پروین فرامرزی به فارسی ترجمه شده بود و اخیرا چاپ تازه‌ای از آن همراه با ویراستی تازه در نشر نو به چاپ رسیده است.

مقدمات کتاب «خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها» در تابستان ۱۹۵۶ در جریان کنفرانس ارانوس در آسکونا فراهم شد. در آنجا یک ناشر از آرزوی خود برای انتشار شرح‌حالی از یونگ صحبت می‌کند و یکی از همکاران یونگ ایسن کار را به آتی‌پلا یافه محول می‌کند. اما همه آنها می‌دانستند که یونگ از نمایش‌دادن و عمومی‌کردن زندگی شخصی‌اش بیزار است، با این حال سرانجام او به انتشار یک کتاب درباره زندگی و آثارش رضایت داد و از آن پس مقدمات تهیه کتاب فراهم شد. یونگ در آن زمان بیش از هشتاد سال داشت و پیش‌بردن چنین کاری برایش دشوار بود.

آتی‌پلا یافه در مقدمه کتاب درباره شیوه تدوین آن نوشته: «ما در بهار ۱۹۵۷ شروع به کار کردیم. پیشنهاد شده بود که این کتاب نه به صورت بیوگرافی بلکه به صورت اتوبیوگرافی نوشته شود و خود یونگ راوی آن باشد. این طرح شکل کتاب را تعیین کرد و نخستین کار من فقط مطرح‌کردن سؤال و یادداشت‌کردن پاسخ‌های یونگ بود. گرچه یونگ در آغاز کم‌حرف بود، خیلی زود گرم کار شد و با علاقه‌ای روزافزون، درباره خودش، تحولش، رؤیاها و افکارش قصه آغاز کرد». در پایان آن سال نگاه مثبت یونگ نسبت به تلاش‌های مشترک‌شان با یافه به مرحله‌ای قطعی رسید و به قول یافه، پس از دوره‌ای تلاطم درونی، انگاره‌ها و تصاویر ذهنی نهفته از دیرباز، از دوران کودکی او سربرآوردند و به سطح ذهن رسیدند. یونگ ارتباط آنها را با ایده‌هایی که در ایام کھولت در کارهای خود نوشته بود، احساس کرد، اما نتوانسته بود آن را به روشنی درک کند. تا اینکه یک روز صبح به آتی‌پلا یافه خبر می‌دهد که قصد دارد خودش خاطرات دوران کودکی‌اش را بنویسد. در طول آن مدت، یونگ بسیاری از خاطرات کودکی‌اش را به یافه گفته بود، اما همچنان شکاف‌های بزرگی در داستان وجود داشت.

این تصمیم یونگ غافل‌گیرکننده و رضایت‌بخش اما در عین حال تصمیمی دشوار بود که می‌توانست کار را با مانع روبه‌رو کند؛ چراکه در آن شرایط نوشتن برای یونگ کاری بسیار دشوار بود: «او در سنین پیری، چنین کاری را برنمی‌تافت مگر آنکه احساس می‌کرد وظیفه‌ای است که از درون به او تحمیل می‌شود و این دلیلی بر آن بود که نگارش اتوبیوگرافی، بنا بر زندگی درونی یونگ، کار بجایی است».

انتشار اتوبیوگرافی برای یونگ به وظیفه‌ای تبدیل شده بود که دیگر نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی کند. به این ترتیب کار نوشتن کتاب «خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها» متفاوت از آن چیزی که در ابتدا تصور می‌شد پیش رفت. یونگ خود در یکی از صحبت‌هایش با یافه گفته بود: «همیشه هر کتاب من حاصل تقدیر است. در جریان نگارش، چیزی پیش‌بینی‌ناپذیر وجود دارد و من نمی‌توانم از قبل راهی برای خود تعیین کنم. به همین دلیل، این اتوبیوگرافی راهی را می‌رود که کاملا با آنچه قبلا تصور کرده بودم فرق دارد. در نظر من، نوشتن خاطرات اولیه‌ام به صورت ضروری درآمده است. اگر فقط یک روز از آن غفلت کنم، فورا نشان‌های بیماری جسمی پیدا می‌شود و به محض آنکه کار را شروع می‌کنم، محو می‌شود و ذهنم روشن می‌شود». در آوریل ۱۹۵۸، یونگ سه فصل مربوط به ایام کودکی، دوران مدرسه و سال‌های دانشگاه را تمام کرد و نخست آنها را «در باب وقایع اولیه زندگی من» نامید. این فصل با پایان‌گرفتن تحصیلات او در رشته پزشکی در ۱۹۰۰ به انجام رسید.

این چند فصل البته تنها همکاری مستقیم یونگ با این کتاب نبود. در ژانویه ۱۹۵۹ او در خانه روستایی‌اش در بولینگن بود و هر صبح را صرف خواندن فصل‌های برگزیده این کتاب می‌کرد. وقتی او فصل «در باب زندگی پس از مرگ» را به یافه بازمی‌گرداند، به او می‌گوید: «چیزی در درونم متاثر شده است، یک سراسیمگی شکل گرفته و من باید بنویسم». این سرچشمه فصل «افکار بعدی» است که او در آن عمیق‌ترین و شاید وسیع‌ترین افکار خود را فاش کرد.

یونگ در تابستان همان سال ۱۹۵۹ و باز هم در بولینگن، فصل مربوط به کنیا و اوگاندا را می‌نویسد. بخش «سرخ‌پوستان پولنبو» از دست‌نوشته منتشرنشده و ناتمامی گرفته شده است که مربوط به مسائل کلی روان‌شناسی مردم ابتدایی است. یافه برای کامل‌کردن فصل «برگموند فروید» و «روبارویی با ناخودآگاه»، از برخی مطالب مربوط به سمینار ۱۹۲۵ که یونگ در آن برای نخستین بار از رشد درونی خویش سخن گفته بود، بهره گرفته است. همچنین فصل «فعالیت‌های روان‌پزشکی» مبتنی است بر گفت‌وگوهای میان یونگ و پزشکیاران جوان بیمارستان روانی بورگ‌هوزلی زوریخ در ۱۹۵۶. در آن زمان، یکی از نوادگان یونگ روان‌پزشک آنجا بود. این گفت‌وگوها در خانه یونگ در کوشناخت انجام گرفته بود.

سرانجام یونگ دست‌نوشته این کتاب را می‌خواند و آن را تأیید می‌کند و در جای جای آن عباراتی را تصحیح می‌کند یا مواردی به آن اضافه می‌کند. طبق توضیحاتی که در مقدمه اثر آمده، طرز تکوین آن تا حدی مضامینش را هم تعیین کرده است: گفت‌وگو با داستان‌سرایی فی‌البداهه، ناگزیر اتفاقی غیررسمی است و همین آهنگ تا پایان این اتوبیوگرافی ادامه پیدا می‌کند. در بخشی از فصل «افکار بعدی» می‌خوانیم: «بیش از بیست سال قبل از این موضوع (در ۱۹۱۸)، در جریان پژوهش‌های خود درباره ضمیر ناخودآگاه جمعی، وجود یک نماد ظاهرا جهانی از همان‌گونه را کشف کردم؛ نماد ماندالا را. از جهت کسب اطمینان در این مورد و بیش از اعلام این اکتشاف برای نخستین بار، بیش از ده سال را صرف جمع‌آوری اطلاعات بیشتر کردم. ماندالا، انگاره‌ای مثالی است که ظهور آن در طول قرون تصدیق شده است. ماندالا حاکی از تمامیت خویشی‌است. این انگاره صدور، نماد تمامیت زمینه روانی و یا به زبان اساطیری، تجسد الهی در انسان است. ماندالاهای جدید برخلاف ماندالای بومه به یگانگی می‌کوشند، آنها نشان نوعی جبران شکافتگی روانی‌اند و یا پیش‌بینی می‌کنند که این شکافتگی از میان خواهد رفت. از آنجا که این فرایند در ضمیر ناخودآگاه جمعی اتفاق می‌افتد، خود را در همه‌جا نشان می‌دهد. داستان‌های رایج در همه جهان راجع به اشیای ناشناس پرده‌گواه آن است که نشانه وجود جهانی یک حالت روانی‌اند».

خاطرات،رؤیاه، اندیشه‌ها

خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها
کارل گوستاو یونگ
ترجمه پروین فرامرزی
نشر نو

کتاب گوستاو یونگ ترجمه پروین فرامرزی

ویجی پراشاد، تاریخ‌نگار و روزنامه‌نگار هندی، در کتابی که با عنوان «گلوله‌های واشینگتن» با ترجمه روزان مظفری به فارسی منتشر شده، با بررسی نمونه‌هایی متعدد نشان داده که روایت رسمی چگونه با جعل تاریخ، تصویری یکدست و تحریف‌شده به دست می‌دهد و حتی به دستکاری گذشته می‌پردازد. نکته قابل توجه مطالعه او این است که بخش قابل توجهی از استدلال‌های او در این کتاب مبتنی بر اسنادی است که دولت‌ها و سازمان‌های غربی منتشر کرده‌اند و او مبتنی بر همین اسناد گزارشی تحقیقی پیرامون امپریالیسم به دست داده است.

کتاب با بررسی حجم گسترده‌ای از اسناد دولت آمریکا و اسناد دولت‌های متحد و سازمان‌های چندجانبه آن و همچنین مطالعات متأخر پژوهشگران مختلف، نشان داده که امپریالیسم چگونه چهره جهان را تغییر می‌دهد و در چه سازوکاری روایتی برای خود می‌سازد و روایت‌های دیگر را سرکوب می‌کند و پس می‌زند.

ویجی پراشاد کتاب‌ها و اسنادی را مورد بررسی قرار داده که بخشی از آنها به اقدامات آژانس اطلاعات مرکزی دولت آمریکا و کودتاهای آن مربوط است. بررسی او نشان می‌دهد

که از کودتای ۳۲ در ایران به این‌سو، هرچند سال یک بار کودتاهایی در چندین کشور رخ داده‌اند که در همه آنها ردی از دولت آمریکا و متحدانش دیده می‌شود.

کتاب همچنین اشار‌های به گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول دارد و می‌گوید این گزارش‌ها نشان‌دهنده موانعی هستند که بر سر راه کشورهای فقیر و نابرابری خارج می‌خواستند از فقر و نابرابری خارج شوند. او براساس اسناد و مدارک دولتی به بررسی جنگ‌های قدیمی و جنگ‌های جدید پرداخته و نشان داده که این جنگ‌ها چگونه باعث بی‌ثباتی کشورها به نفع قدرتمندان و ثروتمندان شده‌اند؛ این مثال او درباره کشوری کوچک چون گواتمالا و کودتای سیا در

سال ۱۹۵۴ در این کشور می‌رسد که چرا آمریکا این کشور کوچک را ویران کرد و پاسخ را در جنبشی چپ جست‌وجو می‌کند که برای انتخاب یک سیاستمدار دموکراتیک یعنی ژاکوب اربنز مبارزه کرد و او کسی بود که تصمیم داشت برنامه اصلاحات ارضی میانه‌روانه‌ای را پیش ببرد: «چنین پروژه‌ای تهدیدی بود برای مالکیت زمین‌های در تصرف شرکت یونایتد فروت؛ شرکتی آمریکایی که گواتمالا را خفه کرد. سیا دست به کار شد. این سازمان با سرهنگ یانزشتته کارلوس کاستیلو آرماس تماس گرفت و هزینه فرماندهان را پرداخت، کارهای خرابکارانه کرد و بعد اربنز را در کاخ ریاست‌جمهوری دستگیر و به تبعید فرستاد. سپس کاستیلو آرماس گواتمالا را زیر یوغ یک حکومت وحشت قرار داد».

روایتی که پراشاد در کتابش ارائه کرده به‌خصوص در کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین ناشناست. او نشان می‌دهد که در این کشورها هربار که مردم و نمایندگانشان کوششیدند راه عادلانه‌ای برای حرکت به جلو ایجاد کنند، با مخالفت طبقات مسلط خود ناکام مانده و تحت فشار نیروهای غربی قرار گرفتند و آنچه باقی ماند منظریه‌ای بود از ویرانی، او به درستی می‌گوید تحقیر گذشته استعماری قدیمی ایک به تحقیر دوران مدرن برگردانده شده است. مردمی که با عنوان کشورهای جهان سوم نامیده می‌شوند، هیچ‌گاه اجازه نداشته‌اند



پیام حیدرقریونی

هم‌زمان با هم‌نوعشان در غرب زندگی کنند. آنها مجبور به زندگی در دوران قبل‌تر، با فرصت و کرامت اجتماعی کمتر بودند. می‌توان به چهره‌هایی اشاره کرد که نه‌تنها از قدرت کنار زده شده‌اند، بلکه «تیغ سرد اعدام» را هم تجربه کردند: پاتریس لومومبا در کنگو، مهدی بن بارکای مراکش، چه‌گوارا در بولیوی، توما سانکارا در بورکینافاسو و... .

ویجی پراشاد در مطالعه‌اش تصویری جاندار و عینی از امپریالیسم ارائه کرده است. تصویری ملموس که می‌رسد چرا بیست و دو مرد ثروتمند جهان از همه زنان آفریقا ثروت بیشتری دارند یا چرا یک درصد از ثروتمندترین‌ها بیش از دو برابر ۶/۹ میلیارد نفر ثروت دارند. او می‌گوید امپریالیسم قدرتمند است و سعی می‌کند مردم را برای به حداکثر رساندن منابع، نیروی کار و ثروت به انقیاد خود درآورد.



امپریالیسم در هر زمان و مکانی به شیوه‌ای خاص عمل کرده اما همه این شیوه‌ها به ایجاد ارباع و اختلاف بین مردم دامن زده است. با این همه همچنان می‌توان امید به جهانی دیگر داشت و به همین دلیل است که پراشاد می‌گوید برخلاف انتظار مردم همچنان آرزوی بدیل‌ها را در سر می‌پروراند، سازماندهی می‌کنند و می‌کوشند به دنیای جدیدی دست پیدا کنند. همه اینها با وجود احتمال شکست صورت می‌گیرد. در واقع تاریخ مبارزات مردمی بر ضد سرمایه‌داری و امپریالیسم تاریخی پر از شکست است، اما پراشاد می‌گوید بدون خطر شکست، نمی‌توان نمره پیروزی را چشید.

بخشی خواندنی از کتاب «گلوله‌های واشینگتن» جایی



روایتی که پراشاد در کتابش ارائه کرده به‌خصوص در

کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین ناشناست. او نشان می‌دهد که در این کشورها هربار که مردم و نمایندگانشان کوششیدند راه عادلانه‌ای برای حرکت به جلو ایجاد کنند، با مخالفت طبقات مسلط خود ناکام مانده و تحت فشار نیروهای غربی قرار گرفتند و آنچه باقی ماند منظریه‌ای بود از ویرانی، او به درستی می‌گوید تحقیر گذشته استعماری قدیمی ایک به تحقیر دوران مدرن برگردانده شده است. مردمی که با عنوان کشورهای جهان سوم نامیده می‌شوند، هیچ‌گاه اجازه نداشته‌اند

آینده و قدرت انتخاب

سرود خویشتن

شرق: «هنر انتخاب» عنوان کتابی است از شینا آینگار که اخیرا با ترجمه سپیده رئیسی در نشر بیدگل منتشر شده است. نویسنده که روان‌شناس اجتماعی و پژوهشگر حیطه انتخاب و تصمیم‌گیری است، در این کتاب به موضوعی پرداخته که هر یک از ما به نوعی در تمام طول زندگی با آن درگیر هستیم.

نویسنده در هر یک از فصل‌های هفت‌گانه کتاب از دیدگاهی متفاوت به موضوع انتخاب پرداخته و به سراغ پرسش‌های گوناگونی درباره تأثیر انتخاب بر زندگی رفته است.

پرسش‌هایی نظیر اینکه: چرا انتخاب ابزاری قوی و کارآمد است و این قدرت از کجا می‌آید؟ آیا همه ما مثل هم انتخاب می‌کنیم؟ میان کسی که هستیم و شیوه انتخاب‌مان چه رابطه‌ای وجود دارد؟ چرا غالبا از انتخاب‌هایمان ناامید می‌شویم و چطور از ابزار انتخاب به بهترین

و مؤثرترین شکل استفاده می‌کنیم؟ روی انتخاب‌های روزمره‌مان چقدر کنترل داریم؟ وقتی گزینه‌هایمان کم‌وبیش نامحدودند، چطور انتخاب کنیم؟ آیا اصلا باید اجازه بدهیم که دیگران

برایمان انتخاب کنند و اگر بله، چه کسی و چرا؟

نویسنده می‌گوید روند بررسی این پرسش‌ها به ما کمک می‌کند آگاهانه‌تر تصمیم بگیریم، به باور او، انتخاب به پیش‌پاافتاده باشد و چه سرنوشت‌ساز، چه انتخابی داشته باشیم و چه نداشته باشیم، بخشی جدایی‌ناپذیر از داستان زندگی ماست. گاهی دوستش داریم و گاهی

از آن بیزاریم، ولی، صرف‌نظر از رابطه‌مان با انتخاب، نمی‌توانیم نادیده‌اش بگیریم. او امیدوار است که این کتاب به خواننده نشان دهد که انتخاب

چگونه گذشته را شکل داده، چرا در حال حاضر آن‌قدر مهم است و در آینده ما را به کجا می‌برد.

نویسنده کتاب با بیان اینکه انتخاب می‌تواند معانی بسیار متفاوتی داشته باشد، می‌گوید که می‌شود آن را به شیوه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد و امکان پرداختن

به تمام رزوایی آن در یک کتاب وجود ندارد. او در کتابش تنها به وجوهی پرداخته که به نظرش تأمل‌برانگیزند و بیشتر به راه و روش زندگی‌مان مربوط‌اند.

کتاب «هنر انتخاب» بر پایه روان‌شناسی است. با

نگاهی به کتاب «گلوله‌های واشینگتن» نوشته ویجی پراشاد

قدرت امپریالیسم و تخیل انقلابی

است که به ایران پرداخته است. کتاب می‌گوید کودتاهای صورت‌گرفته ایالات متحده علیه ایران و گواتمالا زمانی رخ داد که بلوک جهان سوم به‌طورکامل تأسیس نشده بود. او

مروری بر کنفرانس باندونگ و سپس تلاش برای به‌دست‌آوردن

استقلال کشورهای جهان سوم می‌کند. او به انقلاب‌هایی

نظیر کوبا اشاره می‌کند و حکومت آلتده را نیز بررسی می‌کند.

او از ترفند «انزوا دیپلماتیک» یاد کرده و می‌گوید حکومتی که در مقابل امپریالیسم و کنار مردمش می‌ایستد، باید پیش از آنکه تانک‌ها از پادگان‌ها خارج شـوند تا جنگ با کودتا به راه بیندازند، باید منـزوی و تک‌افتاده جلوه داده شود و این انزوا باید به عنوان فرایندی طبیعی نمایانده شود: «این دولت دیگر یک دولت نیست، بلکه یک رژیم است؛ یعنی دیگر یک حکومت دموکراتیک نیست، بلکه یک رژیم خودکامه است».

پراشاد با اشاره به آلتده، می‌گوید هیچ‌کس مخالف این نبود

که آلتده در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۷۰ شیلی در یک

رای‌گیری عادلانه پیروز شود. الیکارشی شیلی و دولت آمریکا،

پس از اینکه سوسیالیست‌ها در دهه ۱۹۶۰ قدرت یافتند، تلاش

کردند تا دموکراسی شیلی را تضعیف کنند. سیا برنامه‌ای را

برای تحریک رسانه‌های جمعی شیلی اجرا کرد و این موضوع

را پیش کشید که شوروی –که هیچ

خرید واقعی در شیلی نداشت– قصد

دارد دموکراسی شیلی را تضعیف کند.

هنگامی که این امر شکست خورد و

به نظر می‌رسد که سوسیالیست‌ها در

انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۷۰ پیروز

خواهند شد، سیا تلاش کرد اختلاف

ایجاد کند، آرای سوسیالیست‌ها را

پخش و پیروزی راست افراطی را

تضمین کند. آلتده اما در انتخابات

پیروز شد و سپس برنامه‌های دیگری

به جریان افتادند: در ۹ سپتامبر همان

سال، سه سال قبل از کودتای واقعی،

سیا با ارتش شیلی درباره یک کودتای

نظامی گفت‌وگو کرد. ژنرال رنه اشایدِر

علاقه‌ای به کودتا نداشت زیرا معتقد

بود قانون اساسی ۱۹۲۵ باید رعایت

شود. روبرتو ویو، ژنرال بازنشسته ارتش

که مشتاق کودتا بود و مرتبا با سیا ملاقات می‌کرد، ژنرال اشایدِر

را بود و کشت. این مسئله ارتش را شوکه کرد. این سیا، جناح

راست ارتش و الیکارشی شیلی بودند که کوشیدند دموکراسی

را تضعیف کنند. اینها کسانی بودند که باید منزوی می‌شدند».

ویجی پراشاد در بخش پایانی کتاب «گلوله‌های واشینگتن»

به قدرت مردم و زندگی اشاره می‌کند. او می‌گوید بی‌دلیل

نیست که منطقه‌ای چون آمریکای لاتین صدها شاعر بزرگ را

به عرصه آورده که اغلبشان چک‌پرا و بسیاری از آنها مبارزان

جنبش‌های مختلف بوده‌اند: «آنها برای گسترش تخیل ما،

جسارت در مبارزه و تاباندن نور به آینده ضروری هستند». کتاب

به اتو رنه کاستیلو به عنوان یکی از صداهای برجسته گواتمالا

اشاره می‌کند. کاستیلو دفترهایش را با خود به جنگل‌های

گواتمالا برد، جایی که سلاح برداشت و به نیروهای مسلح

شورشی پیوست. او به قدرت مردم برای غلبه بر جنگ‌های ضد

انقلابی باور داشت و در شعری نوشته بود:

«زیباترین چیز

برای کسانی که تمام عمر جنگیده‌اند

رسیدن به آخر و گفتن این است:

ما به مردم و زندگی ایمان داشتیم

و زندگی و مردم

هرگز ما را ناامید نکردند».

عطف

مروری بر «ایران نام دختر است...»

محسن دامادی

ملاقات با گذشته

شرق: «ایران نام دختر است...» نوشته

محسن دامادی، داستان دلدادگی به

ایران است؛ عشقی پاک و چندلایه که به

شیفتگی و شوریدگی می‌رسد. زمانه هر

چور رنگ عوض کند، عاشقانه‌ها باز تکرار

می‌شوند تا عشق و عاشق و معشوق

در یادها بمانند. داستان با این جملات

آغاز می‌شود: «خواب دیدم کسی آمده،

کسی که سیمای او از پشت شاخه‌های

بید پیدا نبود، خوشحال بودم آمده، از

آن خوشحالی‌ها که جانت خوش است،

ذوق داری، ولی نمی‌دانی چرا... بیدار

شدم، اولین چیزی که به چشمم آمد

آبی آسمان بود، مثل آسمانِ کمین، از

آن رنگ‌های آبی که لابد اسمی دارد.

چند تکه ابر پنبه‌ای هم بود، انگار برای

اینکه آبی آسمان بیشتر دیده شود.

آفتاب اُرسب می‌تایید، ساقه‌های بید با

سایه‌های آن روی رنگِ کهربایی آجرها

بازی می‌کرد، می‌ایستاد تماشا. انگار

با خودم نیاشم...».
راوی داستان مدام

خواب می‌بیند و از خلال این خواب و

بیداری‌هاست که شخصیت‌های داستان

و آدم‌های زندگی‌اش را معرفی می‌کند؛

بهمن که «گاه از دور شبیه بابا می‌شد،

ولی نگاه بهمن خیره و جنگی بود،

برعکس نگاه بابا که پر از مهر بود» و

«همیشه طلبکار بود». مادر که مرده بود

و راوی تمام طول داستان خطاب به او

حرف می‌زند یا حرف‌هایشان را به یاد

می‌آورد. داستان «ایران نام دختر است...»

در تداعی‌ها و یادآوری‌ها ساخته می‌شود؛

مفاهیمی همچون گذشته، خانه، عشق و

وطن در داستان به هم پیوند می‌خورند

و بافت داستان را به سمت نوعی فضای

نوستالژیک و خاطره‌محور می‌برد. «از

گذشته‌ها برای دردانه نوشتنم، نامه‌ها

را جمع کرد، دیوانه بیشتر دانستنش شد،

وادارم کرد زیاد بنویسم. دیدم نوشتن

به خودم آرامش می‌دهد... دردانه چند

بار گفت کاش هنوز نامه‌نگاری بود. من

هم نامه‌های او را در صندوقچه عقیقه

مادر نگه داشتم. دردانه از ایران رفت،

بهترین سرگرمی بود راه‌نامه را چندین

بار بخوانم».
راوی خانه و وطن را ترک

می‌کند و به فرانسه می‌رود، اما حالا که

تلخ‌تر از گذشته برشته می‌نویسد: «تهران

کمتر از پاریس زیبا نبود». گذشته در قالب

خواب به راوی هجوم می‌آورد. داستان

را سکانس‌هایی از این خواب‌ها می‌سازد

که هرکدام بخشی از زندگی راوی را نشان

می‌دهد. «خواب دیدم جلوی زندان کمین

ایستاده‌ایم، من و بهمن. بیدار شدم، هوا

تاریک بود... به فکر خوابم افتادم، ذهنم

مثل یویو رفت به گذشته و برگشت،

همایون از در کوچک زندان بیرون آمد،

گفت بابا تا ظهر آزاد می‌شود. نگاهش

بیشتر به من بود تا بهمن...».
راوی

از دوران جنگ هم می‌گوید، از اینکه

دوست پدرش گفته بود این جنگ بهانه

تحولی بنیان‌کن می‌شود و اما «بابا گفت

صفحه بازی همه جای دنیا شبیه هم

نیست، ادبیات ایرانی ریشه‌ای دارد که

فرهنگ ایرانی به‌آسانی عوض نمی‌شود».

انقلاب، جنگ، بمباران، وحشت از جنگ

و نامه‌هایی که قرار است تمام گذشته را

در نظر راوی و مخاطب احضار کند، انگار

راوی با مرور خاطرات گذشته سعی دارد

تکلیفش را با خودش و گذشته‌اش روشن